



۲۰۱۸/۰۳/۰۸

ولی احمد نوری

بی بی رادو جان را کور نکرده اند به مناسبت ۸ مارچ روز جهانی زن

و اهداء به روان پاک بی بی رادو جان

چند شب پیش در یکی از تالار های افغان ها یا بهتر است بگویم (افغانستانی ها) در انترنت رفتیم و لحظاتی سخنان شان را (اگر سخنان خوانده بتوانیم) گوش کردم. هر کدام در اظهار لاطایلات دست یکدیگر را از پشت سر می بستند. و در بی احترامی به قوم شریف پشتون و بی حرمتی به افغانیت یعنی هویت ملی مردم افغانستان از همدیگر سبقت می جستند.

هر به اصلاح سخن ران وقتی پشت میکروفون قرار می گرفت بر علاوه جفنگ گوئی نیشی به خواهران و برادران پشتون می زد و دشنامی نثار زعمای افغانستان در دو و نیم قرن گذشته می کرد. ولی بیشترین بی احترامی به اعلیحضرت احمد شاه بابای درانی، بانی و مؤسس افغانستان و امیر عبدالرحمن خان فقید "ضیاء الملت والدین" می شد، که من از تکرار آن حرف ها و آن جملات شرم دارم، چه همه از قاموس اخلاق ملی، عفت سخن و کلام و شرافت هر باشنده کشور به دور بود. بلی از شنیدن آن باید عرق شرم ریخت و به گویندگان آن نفرین گفت.

یکی از این به اصطلاح سخنوران بر علاوه اینکه (عوعو کنان) بر همه بزرگان کشور و تاریخ ما ناسزا گفت و توهین نمود معلومات غلطی هم ارائه نمود و به خورد جوانان نا آگاه حاضر تالار داد. او گفت "رادو جان" دختر دیوان یا دختر "لاله مرغان" در عهد امیر عبدالرحمان خان و به امر او کور گردید. و اضافه نمود که این دختر هندو چون بسیار زیبا بوده و آوازه حسن او به امیر رسیده بود، امیر او را به دربار احضار نمود و چون دختر مذکور از امر امیر سرکشی نمود و حاضر نشد به دربار و به حضور امیر خونخوار برود او را به زور و جبر حاضر نموده و چشمان او را به امر امیر کور کردند.

واه واه چه معلومات ثقه و مستندی!!! شرم باد بر گوینده آن!!!!!!

این گونه معلومات که به چشم برهم زدن داخل کتب تاریخ مؤرخین آماتور می گردد و بعداً همه آنرا به حیث ریفرنس یاد کرده و مردم را به بیراهه می برند.

همین آقا و چند هم فکر و هم طبق دیگرش به امیر عبدالرحمن خان فقید بسیار سخن های ته و بالا زدند و بهتان ها بستند. او ادعا کرد که عبدالرحمن خان "زنکه باز" و عیاش بوده و به زنان خوشگل و پسران زیبا رو علاقه داشت. وطنش را فروخت و این کرد و آن کرد. و چلنج داد که آیا کسی است که گفته بتواند که امیر عبدالرحمن خان برای وطنش چه کرده است؟

ای وای بر این نادانی و بی خبری!!

نام بزرگان تو به زشتی مبر

تا نشود نامت به زشتی سمر (۱)

نخست از امیر عبدالرحمن خان فقید شروع می‌کنم و بعد به سوی حقایق بی بی "رادو جان" رفته و به معرفی او می‌پردازم.



تصویر امیر عبدالرحمن خان ضیاء الملت و الدین (رح)

معروف به (امیر آهنین) که مؤرخین اروپایی "بسمارک" شرقش می‌خوانند و بجا می‌خوانند

تا جائیکه این نگارنده از زبان کهن مردان به شمول پدرم (میرزا سلطان احمد خان یکی از منشیان حضور امیر حبیب الله خان سراج الملت و الدین) شنیده ام و تا جائیکه در سینه‌های مردمان سالخورده این کشور ثبت است، امیر موصوف (عبدالرحمن خان ضیاء الملت) به زنان خوشگل و پسران زیبا رو چه، که اصلاً به عیاشی با زنان و پسران علاقه نداشته است، حتی ملکه رسمی اش "بی بی حلیمه جان" مشهور به "بویوجان جغه دار" و زوجات دیگرش را هم بسیار کم می‌دیده است. (۲)

چون امیر موصوف اکثر اوقات را در دفتر کارش بسر می‌برد و اصلاً در حرمسرا نمی‌زیست (حرمسرا هم به مفهوم حرمسرای پسرش امیر حبیب الله خان سراج در عهد او اصلاً وجود نداشت) و امیر عبدالرحمن خان فقید زیاد تر اوقات مصروف امور مملکت و کشور داری می‌بود. چنانچه عقیده داشت که یک کشور باید شب و روز تحت حمایت و هدایت زعمیش باشد. چون از طرف شب درد پاهایش به نسبت مرض نقرس زیاد می‌شد و مانع خوابش می‌گردید، در ده سال اخیر زعامتش امور مملکت را از طرف شب، خودش اداره می‌کرد و از طرف روز پسرش شهزاده حبیب الله خان به عهده داشت.

(۱) "سمر" بر وزن "کمر" به معنی قصه یا افسانه است

(۲) برای معلومات خواننده اسم و شهرت چند تن از زوجات امیر عبدالرحمان خان را در این جا ذکر می‌کنم :

همسر اول : "بی بی جان" دختر میر جهاندار شاه از مردم بدخشان

همسر دوم : "بی بی مریم" دختر فقیر محمد خان نواسه سید محمد خان و کواسه سردار پاینده خان

همسر سوم : "بی بی حلیمه" مشهور به بویو جان دختر سید میر عتیق الله کابلی نواسه ملا صادق علی

همسر چهارم : "بی بی پاچا بیگم" از مردم مزار شریف (مادر سردار غلام علی خان)

همسر پنجم : "بی بی ستارو" (سیرتی) از مردم چترال (مادر کلان داکتر انس خان و داکتر نجیب الله خان توروایانا)

همسر ششم : "بی بی آزل" (سیرتی) از مردم سمرقند (مادر امیر حبیب الله خان شهید و سردار نصرالله خان)

کتاب (Who's Who of Afghanistan) صفحه ۴۵۴ شجره نمبر ۵۴ تألیف لودویک آدمک.

غلام بچه هائی را که از اطراف و اکناف مختلف مملکت در دربار و در ادارات دولتی جمع کرده بود، همه پسران ملاکین بزرگ، خوانین با نفوذ، بزرگان اقوام مختلف و فرزندان شهزاده های مناطقی بودند که قبلاً هر کدام منوط به ملوک الطوائفی های متعدد نیمه آزاد بوده و خود را به یک اداره مرکزی و سیاسی واحد وابسته نمی دیدند. (مانند امروز که "مجیب الرحمن ها"، لطیف پدram ها"، "رسول رهین ها"، "عطاء محمد ها" و ده ها و ده ها نمک به حرام دیگر، که چنین حالتی را برای افغانستان می خواهند! ولی به یقین کامل این آرزوی خود و باداران ایرانی و پاکستانی خود را با خود به گور خواهند برد)

امیر عبدالرحمن خان فقید چنین عقیده داشت که این فرزندان و پسران عناصر مؤثر اقوام مختلف کشور در شهر کابل و زیر نظر شخص او منحصراً تحت تعلیم و تربیه گرفته شوند و برای این منظور استادان و معلمین داخلی و خارجی را برای تدریس علوم متداول آن وقت به آنها استخدام کرده بود. و از طرفی متیقن بود که موجودیت پسران و فرزندان بزرگان متنفذ اقوام مختلف کشور، در مرکز ضمانتی بود برای جلوگیری از بروز خشونت ها، آشوب ها و سرکشی ها از قوانین موضوعه و مقررات دولت و دسپلین اداره مرکزی، که در آن زمان برای ساختمان اداری و سیاسی مملکت حتمی و ضروری بود. و مهمترین آن این بود که او به طور حق بجانب عقیده داشت که موجودیت این فرزندان در کابل وسیله ایست برای ایجاد الفت و مؤدت بین اقوام مختلف افغانستان آن روز.

بلی ایگاش امروز هم مادر زمان در کشور ما فرزندی همچو عبدالرحمن می زاد، تا وطن ما را از این پاشیدگی، انارشی، ویرانی و سقوط نجات می داد.

بلی زمان ثابت ساخت که او حق به جانب بود و همین به اصطلاح غلام بچه ها بودند که در دوره های بعدی همه سیاست مداران و دولت مردان با دانش و با رسوخ افغانستان بار آمدند و امور مملکت را چه در عهد امیر حبیب الله خان سراج، چه در زمان اعلیحضرت امان الله خان، چه در دوره سلطنت اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید و در عهد فرخنده اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، بر عهده داشتند و در بلند ترین پوست های دولتی از ریاست و وزارت و سفارت الی صدارت از اقوام مختلف کشور نمایندگی می کردند.^(۳)

درست است که امیر عبدالرحمن خان پادشاه افغانستان (۱۸۸۰-۱۹۹۱) مثل هر انسان دیگر نقایص و کمبودی ها داشته است. درست است که او اطوار و منش دیکتاتورانه داشت و کشور را با یک دسپلین آهنین اداره می کرد، ولی از کجا معلوم که در همان زمان و مکان افغانستان آنروز به چنین یک زعیم آهنین ضرورت نداشته بوده باشد. بهر صورت به گفته بزرگان و مقوله کهن ادبیات ما که می گوید:

عیب می جمله چو بگفتی، هنرش نیز بگو !!

بلی او در پهلوی این نقایص و اشتباهات سیاسی ای که داشت و کرد، یک عده خصایل ملی، خوبی ها و نکوئی هائی هم داشتند است و کارهای مهم و مثبتی هم در راه عمران مملکت، ترویج معارف و تحصیل طلبه به صورت عصری، تأمین وحدت ملی، شناسائی کشور توسط همسایگان طماع، تأسیس یک اداره قوی مرکزی و سایر اصلاحات اجتماعی انجام داده است. حتی میتوان گفت که بانی افغانستان نوین به شکل همین واحد سیاسی امروزی، همین پادشاه می باشد.

(۳) اسامی این فرزندان زیاد است که همه را نگارنده به خاطر ندارد، ولی چند تن مشهور ایشان را میتوانم نام ببرم، مثل محمد ولی خان دروازی (اولین وزیر خارجه افغانستان آزاد و بعداً وکیل سلطنت) در عهد اعلیحضرت امان الله خان، شجاع الدوله خان غوربندی (اولین وزیر داخله و امنیت امانی و بعداً سفیر افغانستان [که قرار گفته های بزرگان حاضر در کله گوش لقمان همین شجاع الدوله غوربندی قاتل امیر حبیب الله خان سراج الملت می باشد که این قتل را به سفارش شهزاده انجام داده است)، میرزا محمد خان یفتلی (وزیر مالیه و بعداً سفیر افغانستان در ماسکو) در زمان اعلیحضرت محمد نادر شاه و محمد ظاهرشاه، عبدالاحد خان وردک (رئیس شورای ملی افغانستان «ولسی جرگه امروزی) در زمان سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهرشاه، محمد یعقوب خان (وزیر دربار امانی)، احمد علی خان لودین (بعداً معین وزارت حربیه) و شمار دیگر.

در عصر اوست که برای نخستین بار اساس صنایع در افغانستان گذاشته شد. و در ماشین خانه معروف کابل که در زمان او و توسط او اعمار و بکار انداخته شده بود، در زمره دیگر تولیدات آن، سلاح های مدرن همان روز از قبیل توپ، تفنگ، مهمات و غیره برای دفاع از مملکت ساخته می شد.

در عهد اوست که مطبعه سنگی کابل انکشاف داده شد. و در زمان اوست که برای نخستین بار در شرق، دیوان یک شاعره زن (عایشه درانی) باوجود مقاومت مذهبیون و ملاها، به چاپ رسید، چه تا آن زمان نه در ایران و نه در تاجیکستان و بقیه کشورهای شرقی دیوان یک شاعر زن به چاپ نرسیده بود، که زن و مرد افغان و نسل های امروز و فردای ما می توانند به این کار او مباهات و افتخار کنند.

همین پادشاه بود که برای بار اول سرکها و شاهراه های عریض و طویلی را با اشجار دوطرف آن در کشور اعمار کرد.

همین پادشاه بود که جهت انکشاف کشورش در همه ساحات به صدها اثر باارزش و قیمتدار به ملت خود به یادگار مانده است.

در زمان همین پادشاه است که باوجود همه محدودیتهای آن وقت، بیش از پنجاه و دو کتاب چاپ و منتشر شد.^(۴) که از آن جمله:

- ۱- "پند نامه دین و دنیا" ست که بقلم خود او نوشته شده و بعداً با تصرفاتی به نام "تاج التواریخ" طبع و نشر گردید.^(۵)
- ۲- کتاب "تعلیم نامه خیاطی" با نمونه های برش و پاتن ها در آن زمان نشانه توجه او به امر لباس مردم و ترویج دریشی عصری بوده است.
- ۳- همچنان طبع و نشر کتاب هائی چون "دیوان رحمت بدخشی"،
- ۴- "فتح کافرستان" اثر شیر محمد خان جلال آبادی که به صورت قصاید نگاشته شده بود^(۶)
- ۵- "خوان نعمت" در بیش از ۴۰۰ صفحه در زمینه فن آشپزی افغانی و فرنگی به زبان دری،
- ۶- "یوسف ذلیخا" به زبان پشتو تألیف عبدالقادر خان هوتکی چاپ مطبعه سنگی کابل.
- ۷- شهاب الحساب" چاپ مطبعه سنگی کابل در سال ۱۳۰۳ هـ ق ترجمه و تألیف باقر علی شاه خان.
- ۸- "احتساب الدین" (دستور العمل محتسب ها) چاپ مطبعه سنگی کابل در سال ۱۳۰۶ هـ به هدایت و رهنمائی خود امیر.
- ۹- "رساله ناجیه" (در بیان فضایل جهاد) چاپ مطبعه سنگی کابل در سال ۱۳۰۷ هـ ق تألیف قاضی عبدالرحمان "خان علوم" (این رتبه علمی معادل رئیس پوهنتون امروز بوده است).
- ۱۰- قانوننامه حکومتی و تعیین جرایم چاپ، مطبعه سنگی کابل در سال ۱۳۰۹ هـ ق تألیف مولوی محمد جان خان.
- ۱۱- "اساس القضاة" چاپ مطبعه سنگی کابل در سال ۱۳۱۱ هـ ق تألیف احمد جان خان الکوزائی.
- ۱۲- "خوان نعمت" ترجمه از انگلیسی در باره (فن آشپزی فرنگی و شرقی) در ۴۰۰ صفحه چاپ مطبعه سنگی کابل در سال ۱۳۱۲ هـ ق تألیف عبدالرحمان بیگ خان.

(۴) - یک تعداد این کتاب ها در کتاب خانه شخصی پدر امجد میرزا سلطان احمد خان نوری وجود داشت و یقین دارم همه کتب آن عصر به شمول کتاب های دوره سراجیه و امانیه که تعداد آنها به مراتب بیشتر است، در کتابخانه شخصی جناب صالح محمد خان پرونتا در کابل که عاشق کتاب و رسایل بودند وجود داشت، که خدا داند بعد از وفات ایشان سرنوشت آن کتاب ها به کجا کشیده است.

(۵) - "پندنامه دین و دنیا" چاپ مطبعه سنگی کابل در سال ۱۳۰۳ هـ ق که بعداً بنام "تاج التواریخ" در سال ۱۳۲۲ هـ ق مجدداً چاپ شد.

(۶) - قرار گفته و نوشته جناب پوهاند عبدالاحمد جاوید یک تن از دانشمندان و محققین بزرگ افغانستان رئیس پوهنتون کابل در زمان سلطنت فرخنده اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، نام اصل این سرزمین [بلورستان] بوده و بعد هجوم اعراب و آمدن دین اسلام در آریانا (افغانستان امروزی) نام آنرا چون باشندگان آن دین اسلام را نپذیرفتند [کافرستان] گذاشتند.

- ۱۳- "دیوان رحمت بدخشانی ورسچی" در ۱۱۴ صفحه چاپ مطبوعه سنگی کابل در سال ۱۳۱۲ هـ ش تألیف میرزا شیر محمد خان.
 - ۱۴- "رساله قواعد کار میرزایان و تنظیم امور سپاه" چاپ مطبوعه سنگی کابل ۱۳۱۷ هـ ق به رهنمائی شخص امیر.
 - ۱۵- "مبادی علوم" ترجمه از انگلیسی در باره علوم طبیعی و کیمیا تألیف محمد حسن خان.
 - ۱۶- "تشریح افلاک" اثر "شیخ محمد بهاءالدین عاملی" ترجمه از عربی تألیف عبدالوهاب ناشقرغانی.
 - ۱۷ "عمل الصالحین" در باره (طب قدیم و جدید) چاپ مطبوعه سنگی کابل.
 - ۱۸- "آئینه جهان نما" در ۳۱۶ صفحه، که از کتاب های کلیده و دمنه و انوار سهیلی، انتخاب شده بود آنها به انتخاب خود امیر، چاپ مطبوعه سنگی کابل در سال ۱۳۱۷ هـ ق تألیف منشی حیدر علی خان.
 - ۱۹- "ترغیب الجهاد" به زبان پشتو چاپ مطبوعه سنگی کابل در سال تألیف ملا غلام جان لغمانی.
 - ۲۰- "تزرک ناپلئون" ترجمه میرزا محمد خان چاپ مطبوعه سنگی کابل ۱۳۱۸ هـ ق تألیف غلام قادر خان کاکری.
 - ۲۱- فتح نامه کافرستان [قبلاً بلورستان] و (بعداً نورستان) اثر شیر محمد خان جلال آبادی که بصورت قصاید نگاشته شده بود.
 - ۲۲- تقویم الدین.
 - ۲۳- دیوان عایشه درانی که نخستین دیوان یک شاعر زن یا شاعره در جهان شرق است، چه تا آن زمان حتی در ایران و تاجیکستان و بقیه کشورهای شرقی دیوان هیچ شاعره ای به چاپ نرسیده بود.
- این همه گویای توجه و عنایت این پادشاه بزرگ افغانستان به ادب و فرهنگ ما بوده است، که غیر از اینکه بگویم خدایش بیامرزاد و نانش گرامی باد، چیز دیگری گفته نمی توانم.

بیانیم به سر مسأله "رادو جان"

اول اینکه "رادو جان" دختر دیوان در عصر امیر عبدالرحمن خان حتی تولد هم نشده بود، پس امیر عبدالرحمن خان نمی توانست عاشق دختری شود، که هنوز به دنیا نیامده است، و به اثر حسادت و ظلم در چشمانش چونه پر نموده و او را کور کند.

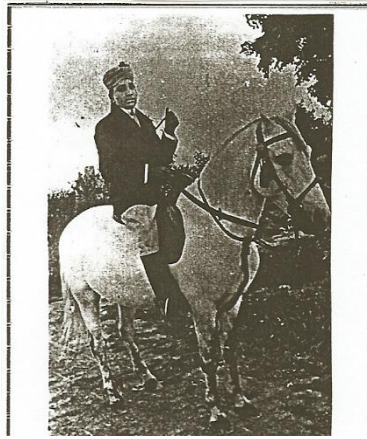
■ "رادو جان" هیچ وقت کور نشده و تا اخیر زندگی از نعمت بینائی و زیبایی برخوردار بوده است.

■ رادو جان تا زمان اواخر صدارت سپهسالار شاه محمود خان غازی زنده بود و مردمان سالخورده و کهن سال او را با چشمان بیبا و جذابش به یاد دارند. تصویر او را که در زیر مشاهده می کنید این حقیقت را تصدیق می کند. چون نرنجداس خان پسر نداشت یگانه دختر خود را به اصطلاح مردانه پوش ساخته و مثل بچه ها تربیه می کرد.

اسم پدر "رادو جان" (لاله مرنجان) نیست بلکه (نرنجداس خان) است (۷) که در دارالانشای پادشاه، در امور حسابی خدمت می کرد. چون نامبرده در دفتر و دیوان پادشاه کار می کرده، او را (دیوان) خطاب می کردند و بعداً دخترش هم به نام (رادو جان دختر دیوان) مشهور شده بود، که تصنیف معروف: "دختر دیوان" را که در سال های ۱۹۷۰ به آواز ناشناس از رادیو افغانستان پخش می شد همه شنیده اید.

بی بی رادو جان، تویی خورشید تابان لاله ره قسم دادم که رادو ره مرنجان
 او دختر دیوان، بی بی رادو جان آتشفشان قسم دادم، گل ماره نسوزان

(۷) دیوان نرنجداس خان یکی از رجال شناخته شده افغانستان است که سالیان درازی در دربار پادشاه افغانستان به حیث منشی حضور اجرای وظیفه نموده است. بر علاوه موصوف در مذاکرات صلح که در سال ۱۹۲۰ میلادی بین دولتین افغانستان و برتانیه در شهر راولپنڈی منعقد شده بود، شرف عضویت هیأت افغانی را داشت که از جانب محمود طرزی ریاست می شد.



تصویر بی بی رادیو جان با لباس مردانه

آن شب در آن تالار پالتاک که گوینده ها به سویه کوچه و بازار سخن می زدند، یکی از افغانستانی های بی سواد و ناآگاه، اظهار فضل کرد و کلمه (دیوان) را یا به گفته خودش ««واژه»» "اردو" خواند. در حالیکه دیوان کلمه قدیم دری بوده و از زمانه های بسیار قدیم در کشور ما و در کشور همسایه ما تاجکستان معمول بوده و هنوز هم معمول است؛ چون "دیوان اشعار"، "دیوان محاسبات"، "دیوان رسایل"، "دیوان قضاء"، "دیوان استاد خلیل الله خلیلی افغان"، "دیوان شاه شجاع درانی" و غیره. در زبان دری دیوان رسالت (دارالانشاء) را گویند که رئیس آن را صاحب دیوان خوانند. اعراب نیز "دیوان" گویند و آن را به شکل "دواوین" جمع بندند.

تذکر ۱:

فهرست مکمل کتاب های چاپ شده در عهد سلطنت امیر عبدالرحمن خان ضیاء الملت و الدین و کتب و رسایل چاپ شده دوره های امیر حبیب الله خان شهید، اعلیحضرت امان الله خان و اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید را در آثار بی شمار کتابخانه ملی پاریس ملاحظه کنید.

تذکر ۲:

گرچه این نوشته را من چند سال قبل (جنوری ۲۰۰۷م) به پورتال "افغان جرمن آنلاین" اهداء کرده بودم، اما چنانچه نوشته بودم همه وبسایت های اینترنتی دیگر [به جز رسانه های مجازی و غیر مجازی کمونیست های خلق و پرچم] در اقتباس آن مجاز می باشند.

پایان